

■ **شعبه و حکومت (مطالعه موردی: مواضع روحانیان شیعه در برابر حکومت محمدرضا پهلوی، ۱۳۴۰-۱۳۵۷)**

مهدی حیدری

■ چکیده

شیعه، به طور کلی حقانیت و مشروعیت حکومت‌ها را براساس اعتقادش به اصل امامت نفی می‌کند. اما فقدان مشروعیت حاکمان در اندیشه شیعه، لزوماً به مبارزه و شورش فعال علیه حاکمان نینجامیده است. سؤال مقاله، این است که نحوه تعامل و مواجهه عملی روحانیان با حکومت در بازه زمانی ۱۳۴۰-۱۳۵۷، به چه صورتی بوده است؟ برای پاسخ دادن به این پرسش، از روش تاریخی تفسیری بهره‌گیری شده و تلاش گردیده از طریق مطالعه اسناد و مدارک موجود، نحوه برهم‌کنش روحانیان با حکومت در دوره مزبور به شیوه استقرائی استخراج شود. براساس بررسی‌های انجام شده، روحانیان و علما در دوره مورد بحث، چهار رویکرد مختلف در مواجهه با حکومت دنبال می‌کرده‌اند: ۱. حمایت مصلحت‌اندیشانه؛ ۲. مبارزه منفی؛ ۳. مبارزه غیرانقلابی؛ ۴. مبارزه انقلابی. نتیجه این‌که، اگرچه مواضع و رویکرد روحانیان و علما در مواجهه با حکومت متفاوت بوده است، اما همه آن‌ها نحوه تعامل خود را با حکومت، براساس برداشت خود از شرایط و از منظر دینی تفسیر می‌کرده‌اند.

کلیدواژه‌ها

شیعه / حکومت / انقلاب / مبارزه منفی / مبارزه انقلابی / مبارزه غیرانقلابی

تحقیقات تاریخی

فصلنامه گنجینه اسناد: سال بیستم، دفتر چهارم، (زمستان ۱۳۸۹)، ۳۰-۴۳

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۷/۲۱ ■ تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۱۱/۱



شیعه و حکومت (مطالعه موردی: مواضع روحانیان شیعه در برابر حکومت محمدرضا پهلوی، ۱۳۴۰-۱۳۵۷)

مهدی حیدری^۱

۱. طرح مسئله

یکی از مسائلی که پس از غیبت پیش روی شیعه قرار گرفت، مسئله مشروعیت حکومت بوده است. شیعه، به طور کلی حقانیت و مشروعیت حکومت‌ها را بر اساس اعتقادش به اصل امامت نفی می‌کند. از این رو، نفی مشروعیت حاکمان در کنار فلسفه انتظار، ماهیتی انقلابی به فلسفه شیعه می‌بخشد که همواره آرمان مطلوب خود را در برپائی حکومت مشروع تحت امارت حاکم عادل جستجو می‌کند. از همین رو، در طول تاریخ شاهد جنبش‌های مختلف شیعی بوده‌ایم که علیه حاکمان وقت برخاسته‌اند. اما این نفی مشروعیت و اعتقاد به غصبی بودن حکومت‌ها، لزوماً به مبارزه و شورش فعال علیه آن‌ها نمی‌انجامیده‌است؛ بلکه در برهه‌هایی حتی همکاری با حکومت‌های شیعی و حکومت‌هایی که از طریق آنان امکان نشر دین و تقویت شیعه میسر بود، جایز شمرده شده است. (الگار، ۱۳۵۶، ص ۴۷)

یکی از این برهه‌ها، روی کار آمدن صفویان در ایران می‌باشد. شیعه - که تا قبل از روی کار آمدن صفویان غالباً سرگرم مبارزه با حاکمان وقت بود و یا در تقیه به سر می‌برد - با روی کار آمدن صفویان، با شاهانی مواجه شدند که مدعی داشتن تبار امامان معصوم بودند و در برخورد با علما با احترام و ارادت بیش‌تری رفتار می‌کردند. از این رو، مسئله سابقه‌دار تردید در حقانیت حکومت و انکار مشروعیت حاکم، به ضعف گرائید و به نوعی تفاهم و اعتماد متقابل بدل گردید. (شجاعی زند، ۱۳۸۳، ص ۲۰) از این جا همکاری با حاکم، تحت شرایطی که نتیجه آن تقویت شیعه باشد، وارد ادبیات سیاسی شیعه گردید. بر این اساس، می‌توان بیان

۱. دانشجوی دکتری
جامعه‌شناسی سیاسی
دانشگاه تربیت مدرس.
Mahdi597@yahoo.com



داشت که روحانیت شیعه، به رغم قائل نبودن مشروعیت برای حاکمان، در مواجهه عملی با آنها، رویکردهای گوناگونی داشته‌اند.

یکی از دوره‌های تاریخی حساس ایران - که در آن بررسی نحوه تعامل روحانیان با حکومت حائز اهمیت است - دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ ش. در تاریخ معاصر ایران می‌باشد. این دوره هم، به دلیل شرایطی که پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی در میان روحانیان، درخصوص مرجع تقلید اصلاح ایجاد شده بود و هم به جهت آن که نهایتاً به رهبری روحانیان به پیروزی انقلاب اسلامی ختم می‌شود، بسیار درخور اهمیت است. عمده مطالعاتی که تاکنون درخصوص نقش روحانیان در این دوره انجام شده، عموماً نقش گروهی از روحانیان را - که تحت عنوان روحانیان انقلابی مطرح می‌باشند - مورد مطالعه و بررسی قرار داده‌اند. این، در حالی است که جامعه روحانیت به عنوان یک کل، در فرایند انقلاب شامل گروه‌های مختلفی می‌شده که هر کدام در رویارویی با نظام پهلوی، دارای مواضع و رویکردهای خاص خود بوده‌اند.

سؤال ما در این جا این است که: روحانیان و علمای شیعه در ایران، در فاصله سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷، نسبت به حکومت محمدرضا پهلوی چه مواضع و رویکردهایی داشته‌اند؟ فرضیه ما، این است که علما و روحانیان شیعه در میانه سال‌های ۱۳۴۰-۱۳۵۷، حکومت محمدرضا شاه پهلوی را فاقد مشروعیت می‌دانسته‌اند. با این وجود، در میان روحانیان و علما، چهار رویکرد مختلف (حمایت مصلحت‌اندیشانه، مبارزه منفی، مبارزه غیرانقلابی و مبارزه انقلابی)، در زمینه نحوه تعامل با حکومت مطرح بوده است.

۲. روحانیان شیعه و حکومت در فرایند انقلاب ایران

براساس مطالعه اسناد و مدارک موجود، می‌توان مواضع و رویکردهای مختلف روحانیان شیعه را در ایران، نسبت به حکومت محمدرضا شاه، ذیل چهار عنوان به شرح زیر دسته‌بندی کرد:

۲-۱. حمایت مصلحت‌اندیشانه

گروهی از علما و روحانیان در فرایند انقلاب اسلامی ایران، خصوصاً اوایل این دوره - که هنوز موضع مخالفت و مقابله با رژیم در میان علما چندان علنی و جدی نشده بود - با رویکردی مصلحت‌اندیشانه و از روی اضطرار، از سلطنت پهلوی حمایت می‌کردند. این گروه از روحانیان - که تعدادشان اندک بود و غالباً در سطوح میانی یا پائین حوزه‌های علمیه حضور داشتند - با هدف دفع افسد با فاسد، از سلطنت محمدرضا شاه بدون این که برای آن

مشروعیتی ذاتی قائل باشند، حمایت می کردند. این روحانی ها در برهه و زمانی می زیستند که شاهد شدیدترین حملات پهلوی اول علیه مذهب و روحانیت بودند؛ دورانی که با فشار و استبداد رضاشاه، تمام حوزه های علمیه تعطیل شد و افراد اندکی اجازه یافتند تا در کسوت روحانیت باقی بمانند. (جعفریان، ۱۳۸۵، ص ۲۱) از این رو، محمدرضا شاه را - که به ظاهر به اسلام شیعی پایبند بود و روحانیان و علما در حکومتش از آزادی عمل بیش تری برخوردار بودند - ترجیح می دادند و از او در برابر شر بدتر حمایت می کردند.

در آن دوره، اندیشه های مارکسیستی در کشور چنان کشتی ایجاد کرده بود و طی چندین سال چنان دامنه گسترده ای پدید آورد که بیم آن می رفت که اگر رضاشاه نتوانست با توسل به زور دین را از میان بردارد، کمونیست ها با روش های حزبی استالینیستی خود موفق به انجام این کار بشوند. از این رو، گرایش به مارکسیسم در میان جوانان، دینداران و روحانیان را سخت نگران کرد (جعفریان، ۱۳۸۵، ص ۲۳) و به تدریج باعث نزدیکی و همکاری میان بخشی از روحانیان و دولت گردید. توهین های غیر منصفانه مطبوعات چپگرا به ساحت علما و روحانیان، دشمنی ماهوی روحانیت تشیع را به دشمنی ستیز و موضع گیری تبدیل کرد؛ تا جایی که برخی از روحانیان در مواضع آگاهانه خود، سلطنت را شر بهتر در مقابل شر بدتر کمونیسم ارزیابی کردند. (حسینیان، ۱۳۸۱، ص ۴۱۶) اظهارات زیر - که برخی از روحانیان در فرایند انقلاب اسلامی بیان داشته اند - به خوبی نشان دهنده این معناست:

«من، به اعلاحضرت همایونی بسیار علاقه دارم و از ایشان پشتیبانی می کنم. فقط برای این که اگر این مرد را کمک نکنیم، مملکت به طور مسلم دست کمونیست ها می افتد.» (قامت استوار، ۱۳۸۲، ص ۳۲۹)

«... خدا نکند که مملکت ایران کمونیستی شود؛ اول پدر آخوندها را درمی آورند. اعلاحضرت نیز باید عده ای از آخوندهائی که محبوب اجتماع و ملی هستند، نگه دارد تا در وقت حساس از آن ها بهره برداری کنند.» (قامت استوار، ۱۳۸۲، ص ۲۹۶)

از این رو، «حفظ امنیت» در این دیدگاه، از چنان اهمیتی برخوردار شد که حتا برخی از روحانیان حاضر به حمایت از سلطنت محمدرضا شاه، جهت دفع تهدیدات احتمالی از جانب کمونیست ها گردیدند. اظهارات سیدابراهیم میلانی در سال ۱۳۵۲ - که در یکی از گزارش های ساواک به آن اشاره گردیده است - نشانگر این شیوه تفکر در تعامل با حکومت می باشد:

«در حال حاضر، ایران از ناحیه شوروی و چین کمونیست تهدید می شود و اوضاع، خیلی آشفته است ... اگر خدای نکرده خطری مملکت را تهدید نمود ... فتوای دفاع از رژیم سلطنت را بدهیم ... من که با رژیم سلطنت موافق هستم. زیرا امنیت مملکت بسیار ارزش

دارد و تاکنون هم شاه، خوب پیش رفته و باید دید بعداً چه می‌شود.» (سیر مبارزات امام خمینی ره، ۱۳۸۶، ص ۱۳۵)

این روحانیان، همچنین استدلال می‌کردند که برای این که بتوانند به تبلیغ و ترویج دین اسلام در میان توده‌های مردم بپردازند و پیوند مردم را با دین حفظ نمایند، نیازمند همراهی و همکاری با سلاطین وقت می‌باشند. استدلال خلیل کمره‌ای در توجیه همراهی خود با رژیم، به‌خوبی نشان‌دهنده این موضوع است:

«همین که سلمان فارسی حکومت را از جانب عمر بن خطاب پذیرفت، نصیحتی است به روحانیت ما و دولت ما که دولت‌ها اگر بخت و اقبال دارند، باید حلقهٔ رابط را بین خود و مردم و ملت چنین انتخاب کنند که دل‌ریمیدهٔ مردم را ایمان بدهند و نگه دارند. روحانیت پخته ما هم ببینند که قبول وزارت خواجه نصیرالدین از هلاکو و قبول علامه‌حلی همسفری با سلطان محمد خدابنده را و هماهنگی میرداماد و شیخ بهائی با سلاطین صفویه، هیچ‌کدام به فاصلهٔ بین سلمان فارسی با عمر بن خطاب نبوده. ولی سلمان حکومت بر منطقهٔ شرق را - که بتواند ایمان شرق را نگه دارد و مردم ایران را با آل پیغمبر، صلی الله علیه و آله، آشنا کند - از جانب خلیفهٔ غیرمرضی ایرانیان هم این کار را قبول می‌کند تا قدرت بر انجام خیر داشته‌باشد. یوسف صدیق، از جانب فرعون مصر بر ادارهٔ امور غلّهٔ مملکت گمارده شد و منصب را قبول کرد. پس با حلقهٔ وسطی چون سلمان، می‌توان دولت و روحانیت را بر محوریت وحدت نگاه داشت. هیچکس مقدس‌تر از سلمان، واحد زمان نیست و هیچ دولتی از دول مسلمین نیز، از عمر خطاب غیرمرضی‌تر نزد ایرانیان نیست.» (کمره‌ای، ۱۳۵۴، ص ۳۲)

البته این روحانیان بعضاً با رویکرد ارشادی، برخی تذکرات و پیشنهادهای را با دولت، جهت رعایت برخی موازین شرعی و اخلاقی در ایام خاص، مطرح می‌کردند. به عنوان نمونه، در نامه‌ای که برخی از این روحانیان به نخست‌وزیر نوشتند، به دولت توصیه کردند که در ایام ماه رمضان، به امور شرعی و عرفی توجه ویژه مبذول شود. (اسنادی از انجمن‌ها و ...، ۱۳۸۱، ص ۱۶۸)

۲-۲. مبارزهٔ منفی

منظور از مبارزهٔ منفی علیه رژیم، شیوه‌ای از مخالفت است که افراد بدون وارد شدن به میدان مبارزهٔ عملی و مستقیم علیه رژیم، مخالفت خود را با رژیم از طریق همکاری و حمایت نکردن از حکومت، نشان می‌دادند و از این طریق، به صورت غیرمستقیم زمینهٔ تضعیف و فقدان مشروعیت رژیم را فراهم می‌آوردند. در واقع مبارزهٔ منفی، به معنای حمایت نکردن از رژیم و سکوت مخالفت‌آمیز در برابر برنامه‌ها و اقدامات حکومت بود. در این شیوهٔ

مبارزه، تلاش می‌شد از طریق شیوه‌های غیر حساسیت برانگیز و نرم، به جای مبارزه علنی و مستقیم، به مرور شرایط و زمینه برای مبارزه مستقیم و علنی علیه رژیم فراهم آید. استدلال روحانیانی را که در فرایند انقلاب بدین شیوه مبارزه معتقد بودند، به صورت خلاصه می‌توان ذیل محورهای زیر جمع‌بندی کرد:

- باور نداشتن شأن سیاسی برای روحانیان و علما؛
- ناتوانی و ضعف روحانیان در برابر حکومت؛
- ترس و نگرانی از غلبه گفتمان‌های فکری رقیب.

این روحانیان، ضمن قطع ارتباط با دولت و انکار مشروعیت حکومت، هرگونه تلاشی جهت سرنگونی آن را نیز به کلی نفی می‌کردند و می‌گفتند که ما باید کنار باشیم و هیچ‌گونه دخالتی در کار سیاست نداشته باشیم. این روحانی‌ها روش صحیح تعامل با حکومت را، همانند آنچه علمای سلفشان، آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله حائری پیشه کردند، می‌دانستند و بر همان اساس مطابق روال گذشتگان رفتار می‌کردند. البته این روحانیان، در آغاز علیه برخی برنامه‌های ضددینی و قانونی رژیم اعتراض می‌کردند و مخالفت خود را با برنامه‌های دولت در قالب راهپیمایی یا برگزاری مراسم دعانشان می‌دادند، ولی عملاً هیچگاه وارد مبارزه عملی با رژیم نشدند، بلکه همزمان با تشدید برنامه سرکوبگرانه رژیم در مقابل مخالفان، آن‌ها وظیفه خود را در سکوت دانستند. مرور عناوین تألیفات این دست روحانیان در کنار بررسی مشی آن‌ها در طول فرایند انقلاب، حاکی از این موضوع است. (حیدری، ۱۳۸۶، ص ۱۰۷)

از نظر این دست روحانیان، مسئله اصلی در جامعه، فقدان شناخت مردم از دین اسلام بود و وظیفه روحانیت را این چنین می‌شمردند که دین مبین اسلام و دستورهای آن را می‌باید به آحاد جامعه معرفی کنند تا از این طریق بر دینداری مردم بیفزایند. طبیعتاً زمانی که مردم نسبت به دستورهای دینی و شرعی خود آگاه باشند، از برنامه‌های غیرشرعی رژیم حمایت نخواهند کرد و بدین طریق، به صورت غیرمستقیم با اقدامات و برنامه‌های حکومت مقابله خواهد شد. بر این مبنا، حفظ حوزه‌های علمیه شیعه، ضرورتی جدی بود که حتی اگر روحانیان برای حفظ حوزه‌های علمیه امتیازاتی را نیز از دست می‌دادند، اشکالی نداشت؛ چرا که اصل، حفظ حوزه‌های علمیه بود. بسیاری از روحانیان و علما پس از پانزدهم خرداد، بر پایه همین استدلال و به اصطلاح خودشان برای حفظ بیضه اسلام، در مقابل رژیم شاه سکوت کردند. (محتشمی‌پور، ۱۳۷۶، ص ۳۲۲)

شیوه مبارزه منفی در این دیدگاه، علاوه بر ضرورت عقلی، بر مبنای اصل تقیه نیز توجیه و این‌گونه استدلال می‌شد که در زمانی که روحانیان فاقد قدرت لازم برای مبارزه علنی و مستقیم علیه حکومت هستند، می‌باید به شیوه مبارزه منفی علیه حکومت اقدام کنند.

از نظر این روحانیان، با «گوشت و پوست نمی‌توان در مقابل توپ و تانک ایستاد» و لذا «تکلیف جهاد و مبارزه از آنان ساقط بود». (متولی، ۱۳۸۳، ص ۱۶۶) آیت‌الله خوانساری، در سال ۱۳۴۵ زمانی که از ایشان خواسته شد تا در برابر لایحه برابری حقوق زنان موضع‌گیری نشان‌دهد، بیان داشته است:

«من، یقین دارم که فعلاً روحانیان قدرتی ندارند که با دولت بجنگند و چون این اقدامات مؤثر نخواهد بود، بنابراین از مبارزه نتیجه‌ای گرفته نخواهد شد، جز این که دوباره مثل گذشته عده‌ای را بکشند و عده‌ای را زندانی نمایند. این کار، عقلانی نیست.» (قامت‌استوار، ۱۳۸۲، ص ۱۶۴)

این روحانیان، وظیفه خود را از باب امر به معروف و نهی از منکر، صرفاً در حد تذکر می‌دانستند و این موضوع نیز پس از تشدید اقدامات سرکوبگرانه رژیم، به شدت ضعیف شد. این دست روحانیان خصوصاً بعد از جریان ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و حمله رژیم به مدرسه فیضیه، مسئولیت خود را تمام شده می‌دانستند و اعلام می‌کردند که به راه انداختن حمام خون، دیگر توجیهی ندارد. آیت‌الله عبدالنبی اراکی، پس از جریان ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، در واکنش به اتفاقات رخ داده، بیان داشت:

«تکلیف [روحانیان] این بود که به پیروی از ائمه - علیهم‌السلام - مسئولین امور را امر به معروف و نهی از منکر کنند. در صورتی که ترتیب اثر می‌دادند، دینشان انجام و دینشان استحکام پذیرفته بود. در صورتی که ترتیب اثر نمی‌دادند، دینشان بنا به قاعده «و ما علی الرسول الا البلاغ المبین» انجام یافته تلقی می‌شد و دنبال کار روزمره خودشان را می‌گرفتند و دیگر روا نبود دست به یقه دولت بزنند که دولت، تصویبنامه ملغاشده‌اش را به خاطر لجبازی ایشان زنده کند.» (آیت‌الله عبدالنبی اراکی، ص ۷۶)

از نظر این روحانیان، وظیفه روحانی‌ها و علما، صرفاً در نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر مسئولان خلاصه می‌شد. بر این اساس، توسل به هرگونه اقدام عملی‌تری در برخورد با حکومت، از آن جهت که باعث تحریک بیش‌تر به اقدام علیه دین می‌شد، به صلاح نبوده و به کلی نفی می‌گردید. چرا که از شرایط امر به معروف و نهی از منکر، این است که احتمال ضرر و حرج نباشد. بنابراین، اگر در امری یقین یا گمان یا احتمال عقلانی باشد که در اثر آن، ضرری متوجه بدن یا ناموس یا مال انسان یا نزدیکان و دوستانش و یا حتی دیگر مسلمانان وارد گردد، وجوب امر به معروف و نهی از منکر ساقط می‌گردد و حتا انجام آن نیز حرام می‌باشد. (متولیان، ۱۳۷۸، ص ۱۶۶)

آیت‌الله عبدالنبی پس از واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، ضمن اعلام نارضایتی از اقدامات خلاف قانون دولت، از اعتراض روحانیان نیز علیه دولت انتقاد و بیان کرد:

«همان‌طور که برای آقایان پیغام داده‌ام، بالفعل مصلحت در سکوت است.» (آیت‌الله عبدالنبی اراکی، ۱۳۷۶، ص ۷۶)

آیت‌الله خوانساری نیز پس از تبعید آیت‌الله خمینی در ۱۳م آبان ۱۳۴۳، در حالی که بازار تعطیل شده بود، در برابر خواهندگان تعطیلی بازار، چنین توصیه کرد: «فعالاً سکوت، سکوت محض! هیچ‌گونه عکس‌العملی نشان ندهید که از بد بدتر می‌شود.» (متولی، ۱۳۸۳، ص ۴۵)

این روحانیان، علاوه بر این که خود را فاقد قدرت و توان مبارزه مستقیم علیه حکومت می‌دیدند، همچنین به جهت ترس و نگرانی از غلبه گفتمان‌های فکری رقیب - که غالباً دارای ماهیت ضددینی نظیر مارکسیسم و ملی‌گرایی بودند - هرگونه مبارزه را که نتیجه آن بسترسازی برای فعالیت و قدرت یافتن گروه‌های مزبور می‌شد، به شدت رد می‌کردند و براین اساس، مبارزه مستقیم علیه رژیم و تضعیف حکومت را به معنای تقویت گروه‌های مزبور ارزیابی می‌کردند. لذا ضمن نفی مبارزه مستقیم، راهکار مبارزه منفی را در دستور کار قرار می‌دادند. (جعفریان، ۱۳۸۵، ص ۳۶۷)

۲-۳. مخالفت غیرانقلابی

گروهی دیگر از روحانیان در فرایند انقلاب ایران، با این که رژیم سلطنتی را فاقد مشروعیت می‌دانستند و در مقام عمل نیز جسورانه دولت و حکومت را مورد اعتراض قرار می‌دادند، عملاً قائل به مبارزه انقلابی علیه رژیم نبودند، بلکه با رویکردی نظارتی، برنامه‌ها و اقدامات رژیم را به دقت رصد می‌کردند و چنانچه موردی خلاف شریعت و قانون می‌دیدند، قویاً تذکر می‌دادند. این دست روحانیان، در برابر سایه‌انداختن اقتدار روزافزون شاه بر کارائی نهادهای مستقل قانونی، به واکنش‌های اعتراض آمیز دست می‌زدند و لغزش‌های حکومت را در تفسیر خودسرانه قانون، یادآوری می‌کردند. در این راستا، در یکی از گزارش‌های ساواک آمده است که آیت‌الله گلپایگانی، در آخرین جلسه درس خود، مبادرت به ایراد مطالب تحریک‌آمیزی کرد و از اعزام دوشیزگان به سپاه دانش، توسعه تبلیغات مسیحیان در ایران، ایجاد محدودیت برای روحانی‌ها، برگزاری جشن‌های آتش‌پرستی و تجلیل از گبر، انتقاد کرد و به دولت حمله کرد (گلپایگانی ب، ۱۳۸۵، ص ۷۰۲). این طیف روحانیان، معتقد بودند که در صورت سکوت آن‌ها، این سکوت به معنای تأیید اقدامات غیرشرعی دولت تلقی خواهد شد و این، باعث می‌شود که اقدامات غیردینی دولت، روندی عادی و طبیعی به خود بگیرد. از این رو، به هیچ وجه در برابر اقدامات خلاف شریعت دولت سکوت نمی‌کردند. آیت‌الله میلانی در این زمینه بیان داشته:

«سکوت روحانیت را، رضا و امضا می‌پندارند، همان‌گونه که حضرت علی (ع) بیان نمود سکوت همزاد با رضاست؛ کسی که همراه ائمه (ع) نباشد، در ردیف دشمنان آن‌ها به حساب می‌آید.» (میلانی، ۱۳۸۰، ص ۴۴۴)

در عوض این، علما با توسل به قانون اساسی مشروطه، امیدوار بودند بتوانند شورای عالی پیش‌بینی شده در قانون اساسی را متشکل از پنج مجتهد زنده کنند تا با نظارت بر مطابقت همه قوانین مصوب مجلس با شریعت مقدس، از این طریق بتوانند مانع از اجرای برنامه‌ها و قوانین خلاف شرع دولت شوند. این روحانیان، تا مراحل پایانی نهضت، توسل به اقدامات انقلابی و سرنگونی سلطنت و استقرار حکومت اسلامی را پیگیری نمی‌کردند. در واقع این گروه از روحانیان، بدون آن‌که لزوماً مشروعیت نظام سلطنتی را بپذیرند، خواهان مشارکت یا نظارت بر امور و تغییر روندهای غیراسلامی حکومت و عمل به قانون اساسی مشروطه و خواستار حضور قوی در حوزه‌های تعلیم و تربیت نظارت بر جریان قانون‌گذاری بودند. (میرزائی راجعونی، ۱۳۸۰، ص ۵۴)

البته فقدان مبارزه انقلابی این طیف روحانی‌ها با حکومت، به هیچ‌وجه به معنای بی‌اعتقادی آنان به تشکیل حکومت اسلامی نبود، بلکه معتقد بودند هرچند تشکیل حکومت اسلامی امری آرمانی و بسیار خوب و پسندیده است، ولی با توجه به شرایط روز جامعه، امکان تحقق آن عملی نمی‌باشد. در عوض به جای توسل به اقدامات انقلابی، معتقد بودند تا زمانی که امکان اصلاح امور از طریق تذکر و موعظه وجود دارد، نیازی به دست یازیدن به اقدامات انقلابی نیست. به عنوان نمونه، آیت‌الله گلپایگانی با این‌که عقیده فقهی‌اش بر ولایت بود، ولی تجربه عملی‌اش بیش‌تر بر نظارت بود. ایشان، عقیده‌اش نظارت بر امور بود، (گرامی، ۱۳۸۱، ص ۵) چنانچه می‌گفت:

«به هر حال، تا جایی که مانع نمی‌شوند، شما بگوئید. در صورتی که مانع شدند، تکلیف از شما ساقط است؛ لا یکلف الله نفساً الا وسعها.» (گلپایگانی ب، ۱۳۸۵، ص ۶۰۹)

این روحانیان، یکی از دلایل خود را برای دست زدن به مبارزه انقلابی علیه رژیم، فراهم نبودن زمینه و شرایط مساعد اجتماعی و سیاسی عنوان می‌کردند و معتقد بودند اگر از حمایت و پشتیبانی یارانی وفادار برخوردار بودند، حتماً علیه رژیم قیام می‌کردند. آیت‌الله گلپایگانی، در جایی خطاب به یکی از نزدیکانش در همین راستا بیان کرده که:

«اگر ده نفر دیگر مثل شما داشتم، قیام می‌کردم.» (گلپایگانی ب، ۱۳۸۵، ص ۵۷۱)

با توجه به این شرایط، توسل به مبارزه انقلابی را علیه رژیم، کاری غیرعقلانی می‌دانستند که باعث ائتلاف نفوس مسلمانان می‌شد (گلپایگانی الف، ۱۳۸۵، ص ۱۴۵). در عوض، معتقد بودند که چه بسا بسیاری از گناهان و کجروی‌ها، تنها ریشه‌کن ساختنش از

طریق سبک‌های اصلاحگرانه ممکن است نه انقلابی». (روحانی، ۱۳۷۶، ص ۱۶۲) از طرف دیگر، بیان می‌کردند بر فرض که روحانیان بتوانند حکومت را ساقط کنند، آن‌گاه افراد لایقی که توانائی مدیریت جامعه را داشته باشند، وجود ندارد. لذا اقدامی عملی جهت تغییر نظام سلطنتی پهلوی انجام نمی‌دادند. این روحانیان، ترجیح می‌دادند که اصلاح روند جاری را، از طریق تذکر و ارشاد مسئولان پیگیری کنند و معتقد بودند روحانیان و علما، می‌باید در کنار تذکر و موعظه حاکمان، نسبت به تربیت افراد نیز اقدام نمایند. از نظر این روحانیان، برای حفظ اسلام، حوزه‌های علمیه را باید نگاه داشت:

«الآن ما باید حوزه را نگه داریم و باید افراد مجاهد را نگه داشت و این حوزه، خیلی اهمیت دارد.» (گلیپایگانی الف، ۱۳۸۵، ص ۱۴۵)

«اگر می‌خواهید عمامه بر سرها باقی بماند و حوزه علمیه قم کوبیده نشود، ما فعلاً باید سکوت کنیم. اما شما خیال نکنید ما ساکت هستیم؛ ما مشغول فعالیت هستیم و در مواقع مناسب صحبت خواهیم کرد و حرف‌هایمان را خواهیم زد.» (گلیپایگانی ج، ۱۳۸۵، ص ۴۶۳)

۲-۴. مبارزه انقلابی

گروهی دیگر از روحانیان - که به تدریج با نزدیک شدن به پایان حکومت محمدرضا شاه بر شمارشان افزوده می‌شد - اساساً نه تنها در مقام نظر سلطنت محمدرضا شاه را فاقد مشروعیت می‌دانستند، بلکه در مقام عمل نیز جهت سرنگونی و تشکیل حکومت اسلامی، اقدام می‌کردند. هرچند در ابتدای شروع نهضت، مواضع این روحانیان نسبت به رژیم، بیش‌تر اصلاح‌گرایانه و با احتجاج بر مفاد قانون اساسی بود، ولی به تدریج شخص شاه و سپس اساس رژیم سلطنتی پهلوی در ادبیاتشان مورد نقد و انتقاد قرار گرفت و با صراحت بیش‌تری بر این شعار محوری که «شاه باید برود» و «بساط سلطنت باید برچیده شود»، تأکید گردید. (شجاعی زند، ۱۳۸۳، ص ۱۷۲) نفوذ بیگانگان و اجانب در کشور، مسخ اسلام و انحراف آن از مسیر اصلی‌اش، برنامه‌های ضددینی رژیم نظیر تغییر تاریخ از هجری شمسی به تاریخ شاهنشاهی، تشکیل سپاه دین، محدود کردن عالمان دینی و... دلایل کافی به دست روحانیان انقلابی داد تا به این نتیجه برسند که رژیم، در صدد اضمحلال و نابودی دین اسلام و مکتب قرآن است. براین اساس و در چنان وضعیتی، آنان به دفاع از دین اسلام برخاستند. چرا که از نظر ایشان، «انسان بصیر و با دیانت، نمی‌توانست قرآن را در خطر ببیند و ساکت باشد». (صحیفه امام، ۱۳۷۶، ص ۲۰۴) از این رو، برانداختن طاغوت‌ها، یعنی قدرت‌های سیاسی نامشروعی که در سراسر وطن اسلامی حاکم بودند، وظیفه همه مسلمانان دانسته شد. (موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ص ۱۵۰)

این طیف روحانیان، ضمن بازتفسیر مفاهیم سنتی همچون تقیه، انتظار، امر به معروف و نهی از منکر، قیام و انقلاب را به عنوان مفهوم‌هائی دارای بار دینی، وارد ادبیات سیاسی روحانیان کردند. از نظر این قبیل روحانی‌ها، در زمانی که کیان اسلام در معرض خطر باشد، دیگر تقیه معنای دینی خود را از دست خواهد داد و امر به معروف و نهی از منکر، به معنای قیام علیه رژیم تفسیر می‌شود. در همین راستا، آیت‌الله خمینی نگرش غالب را در مورد «امر به معروف و نهی از منکر» - که به تسلیم و سکوت مسلمانان می‌انجامید - متحول ساخت و اعلام کرد، بزرگ‌ترین منکر در جامعه اسلامی، وجود حکومت طاغوت است و امر به معروف و نهی از منکر، به امور فردی منحصر و محدود نیست و مسائلی را نیز که حیثیت اسلام و مسلمانان در گرو آنهاست، دربرمی‌گیرد. همچنین بذل مال و جان نسبت به بعضی از مراتب امر به معروف و نهی از منکر، نه تنها جایز بلکه واجب است. ایشان همچنین با بررسی فقهی روایت‌های مختلف، چنین استدلال می‌کرد که تکلیف ملت اسلام در زمان غیبت، بر عهده علمای اسلام است و این علما هستند که منصوب به فرمانروائی می‌باشند. چرا که براساس روایات در زمان اختلاف، راویان حدیث پیامبر (ص) - که آشنا به حلال و حرام خدای می‌باشند - جهت رفع اختلاف معرفی گردیده‌اند. براین اساس، حکومت اسلامی و بعداً جمهوری اسلامی، به عنوان جایگزین نظام سلطنتی پهلوی معرفی گردید.

«شما در معرفی اسلام جدیت به خرج دهید و تصمیم به تشکیل حکومت اسلامی بگیرید؛ و در این راه پیشقدم شوید و دست به دست مردم مبارز و آزادی‌خواه بدهید؛ حکومت اسلامی قطعاً برقرار خواهد شد.» (موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ص ۱۳۹)

آیت‌الله خمینی، در جلسه درس‌های خود راجع به ولایت فقیه، درباره ضرورت تشکیل حکومت اسلامی چنین استدلال کرد:

«ما، معتقد به ولایت هستیم و معتقدیم پیامبر اکرم (ص) باید خلیفه تعیین کند و تعیین هم کرده است ... ما، خلیفه می‌خواهیم تا اجرای قوانین کند. قانون مجری لازم دارد ... به همین جهت، اسلام همان‌طور که جعل قوانین کرده، قوه مجریه هم قرار داده است. ولی امر، متصدی قوه مجریه قوانین هم هست. اگر پیغمبر اکرم خلیفه تعیین نکند ... رسالت خویش را به پایان نرسانده است. ضرورت اجرای احکام و ضرورت قوه مجریه و اهمیت آن در تحقق رسالت و ایجاد نظام عادلانه‌ای که مایه خوشبختی بشر است، سبب شده که تعیین جانشین، مرادف اتمام رسالت باشد ... خلیفه، برای این است که احکام خدا را - که رسول اکرم (ص) آورده - اجرا کند. این جاست که تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره، جزئی از ولایت است؛ چنان که مبارزه و کوشش برای آن، از اعتقاد به ولایت است.» (موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ص ۱۹)

نظریه ولایت فقیه - که بعداً در کتابی تحت عنوان حکومت اسلامی به چاپ رسید - در میان روحانیان مبارز داخل کشور، با استقبال فراوانی روبه‌رو شد. تأثیر این کتاب، در ایران بسیار جدی بود. ایشان، اندیشه حکومت اسلامی را یکسره تا پیروزی انقلاب اسلامی دنبال کرد. وی، در نامه‌ای به اتحادیه انجمن‌های اسلامی در اروپا در سال ۱۳۵۶، از طلاب و دانشگاهیان خواست تا درباره حکومت اسلامی یا حکومت از نظر اسلام، تعمق بیش‌تری بکنند و دریابند که «اسلام، چه کسانی را برای حکومت و کارمندان آن به رسمیت شناخته است.» (صحیفه امام، ۱۳۷۶)

۳. جمع‌بندی و نتیجه بحث

بررسی مواضع مختلف روحانیان در فرایند انقلاب ایران (۱۳۴۰-۱۳۵۷)، نشان می‌دهد که علما و روحانیان شیعی در دوره مورد بحث، در مقام نظر حکومت محمدرضاپهلوی را فاقد مشروعیت می‌دانسته‌اند. با این وجود، آن‌ها در مواجهه عملی با حکومت، براساس تحلیل خود از شرایط، رویکردهای مختلفی اتخاذ می‌کرده‌اند. مواضع و رویکرد روحانیان شیعی در برابر حکومت در آن دوره، در چهار عنوان به شرح جدول زیر، درخور دسته‌بندی است:

مواضع	دغدغه اصلی	نگرش نسبت به سلطنت	چرا این موضع را دارند؟
حمایت‌مصلحت‌اندیشانه	حفظ و بسط اسلام (تشیع)	فاقد مشروعیت ذاتی؛ ولی از باب مصلحت از آن حمایت می‌شود.	شاه، شیعه است. تضعیف سلطنت، مساوی با تضعیف شیعه است. از میان رفتن نظم و امنیت، باعث غلبه کفتمان‌های رقیب می‌شود.
مبارزه منفی	حفظ و بسط اسلام (تشیع)	فاقد مشروعیت؛ عدم حمایت، سکوت در برابر اقدامات	مبارزه مستقیم، باعث تضعیف روحانیت و تخریب حوزه می‌شود. ناتوانی علما در مبارزه مستقیم با حکومت، لزوم تربیت و انتقال آموزه‌های دینی به نسل جدید.
مبارزه غیرانقلابی	حفظ و بسط اسلام (تشیع)	اصلاح سلطنت (اجرای قانون اساسی مشروطه)	ناتوانی روحانیان در تشکیل حکومت؛ اصلاح کم‌هزینه‌تر از انقلاب است.
مبارزه انقلابی	حفظ و بسط اسلام (تشیع)	تغییر انقلابی سلطنت و تشکیل حکومت اسلامی	سلطنت، باعث از میان رفتن دین و اسلام می‌شود. سلطنت، مساوی با طاغوت است؛ مشروع نبودن سلطنت؛ ظلم و استبداد سلطنت، تسلط بیگانگان بر کشور.

جدول ۱

مواضع روحانیون شیعه در مواجهه با حکومت پهلوی



یادکرد این نکته ضروری است که بجز شمار قلیلی از روحانیان که آن هم از باب مصلحت و ضرورت در دوره مورد بحث از حکومت حمایت می کرده‌اند، اکثریت علما و روحانیان (با درجات متفاوت)، نسبت به حکومت و سلطنت موضعی منفی و انتقادی داشته‌اند. این مواضع، هرچند در آغاز نهضت کم‌تر ماهیت انقلابی داشته و در میان مردم و روحانیان نفوذ کم‌تری داشت، ولی هرچه به زمان پیروزی انقلاب اسلامی ایران نزدیک می‌شویم، در اثر روشنگری‌های آیت‌الله خمینی و یاران ایشان، بر گسترش و نفوذ گفتمان روحانیان انقلابی در جامعه افزوده می‌شد و تعداد بیش‌تری از ایشان در قالب این گفتمان سخن می‌گفته‌اند و سرانجام تحت رهبری این گروه از روحانیان، انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید.

نتیجه‌ای که از بحث گرفته می‌شود، این است که روحانیت و عالمان شیعی، به مسائل، حوادث و اشخاص، با نگاهی دینی و موضعی از جایگاه مذهب می‌نگریسته‌اند و دغدغه اصلی همه روحانیان در دوره مورد بحث، حفظ و بسط اسلام و آموزه‌های تشیع بوده‌است. آنچه در مقام عمل موجب تفاوت در رویکردهای این روحانیان گردید، ممکن است ناشی از سطح شناخت و تحلیل آن‌ها از شرایط بوده باشد. طبعاً زمانی که روحانیان به این نتیجه برسند که مشکل اصلی در جامعه حکومت است و در عین حال احساس کنند که از قدرت و توانائی لازم جهت به چالش کشاندن حکومت برخوردارند، موضع و رویکردشان در مواجهه با حاکمان جائر، رویکردی انقلابی خواهد بود.

کتابنامه

- اسنادی از انجمن‌ها و مجامع مذهبی در دوره بهلوی (۱۳۸۱). تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- اطاعت، جواد (۱۳۸۷). مبانی فقهی و عقیدتی انتخابات. انقلاب اسلامی، جامعه و دولت (مقالاتی در جامعه شناسی سیاسی ایران). (مسعود کوثری، کوششگر). تهران: کویر.
- الگار، حامد (۱۳۵۶). دین و دولت در ایران، نقش علما در دوره قاجار (ابوالقاسم سری، مترجم). تهران: توس.
- آیت‌الله حاج سیدمحمدرضا گلپایگانی به روایت اسناد ساواک (۱۳۸۵). (ج ۲). تهران: مرکز اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
- آیت‌الله حاج سیدمحمدرضا گلپایگانی به روایت اسناد ساواک (۱۳۸۵). (ج ۳). تهران: مرکز اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
- آیت‌الله سیدمحمدرضا گلپایگانی به روایت اسناد ساواک (۱۳۸۵). (ج ۱). تهران: مرکز اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
- آیت‌الله عبدالنبی اراکی. (۱۳۷۶). نشریه ۱۵ خرداد، ۲۵.
- آیت‌الله میلانی به روایت اسناد ساواک (۱۳۸۰). تهران: مرکز اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.

- جعفریان، رسول (۱۳۸۵). *جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی سیاسی ایران*. قم: مؤلف.
- حسینیان، روح‌الله (۱۳۸۱). *بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- حیدری، مهدی (۱۳۸۶). *مطالعه توصیفی گفتمان‌های روحانیت شیعه در فرایند انقلاب اسلامی ایران*. تهران: پژوهشکده امام خمینی (س) و انقلاب اسلامی.
- دوانی، علی (بی تا). *نهضت روحانیان ایران*. تهران: بنیاد امام رضا (ع).
- روحانی، حمید (۱۳۷۶). *آیت الله شریعتمداری در دادگاه تاریخ*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- سیر مبارزات امام خمینی (س) در آئینه اسناد ساواک* (۱۳۸۶). (ج ۱۷). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی (ره).
- شجاعی زند، علیرضا (۱۳۸۳). *تکاپوهای دین سیاسی؛ جستارهایی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران*. تهران: باز.
- صحیفه امام: مجموعه آثار امام خمینی (س)* (۱۳۷۶). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
- قامت استوار: شهید حجت الاسلام فضل الله مهدیزاده محلاتی* (۱۳۸۲). (ج ۱). تهران: مرکز اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
- کدیور، محسن (۱۳۷۶). *نظریه‌های دولت در فقه سیاسی شیعه*. تهران: نشر نی.
- کمره‌ای، میرزاخلیل (۱۳۵۴). *پیام میلاد امیرالمؤمنین علی (ع) به سلاطین اهل قبله در وحدت کلمه و نقش امم متحده*. تهران: چاپ اسلامی.
- گرامی، محمدعلی (۱۳۸۱). *ولایت فقیه در اندیشه عالمان معاصر شیعه*. اندیشه حکومت، ۵.
- متولی، عبدالله (۱۳۸۳). *آیت الله خوانساری به روایت اسناد ساواک*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- متولیان، محمدعلی (۱۳۷۸). *گونه شناسی علمای دینی در عصر سلطنت از دیدگاه امام خمینی (ره)*. قم: مؤسسه آموزشی باقرالعلوم.
- محتشمی پور، علی اکبر (۱۳۷۶). *خاطرات* (ج ۱). تهران: دفتر ادبیات انقلاب اسلامی.
- موسوی خمینی، روح‌الله (۱۳۷۳). *حکومت اسلامی (ولایت فقیه)*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی (ره).
- میرزائی راجعونی، سلیمان (۱۳۸۰). *گونه شناسی گفتمان‌های اسلامی و نقش آن‌ها در فرایند انقلاب اسلامی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی، تهران.

پژوهشگاه ملی مطالعات تاریخی
رتال جامع علوم انسانی